بنام خدا

ناوان وراز جنگل سبز

مولف:

سعیده سلمانی

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران – ۱۴۰۵)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir

سرشناسه : سلمانی، سعیده ، ۱۳۵۲
عنوان و نام پدیدآورگان : ناوان و راز جنگل سبز/ مولف : سعیده سلمانی
مشخصات نشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری : ۱۴۱ ص.
شابک : ۸-۹۶۳-۱۲۹-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : داستان ــ کودک - قصه
رده بندی کنگره : TP ۹۸۳
رده بندی دیویی : ۶۶۸/۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۸۵۲۱۳۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

نام کتاب : ناوان و راز جنگل سبز
مولف : سعیده سلمانی
تصویر گر: سعیده سلمانی
ناشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرایی، تنظیم و طرح جلد: الهام غفاری
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول ــ ۱۴۰۵
چاپ : زبرجد
قیمت : ۳۰۰۰۰۰تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان :
https//:chaponashr.ir/ketabresan
شابک : ۸-۹۶۳-۱۲۹-۶۲۲-۹۷۸
تلفن مرکز پخش:۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir



فهرست

فصل اول: خرس‌های کوچک جنگل سبز ۱۱

بخش ۱: معرفی خانواده خرسی ۱۱

بخش ۲: گروه مراقبت از جنگل ۱۵

بخش ۳: دعوت ناوان به گروه مراقبت ۱۸

بخش ۴: صدای ناله در جنگل ۱۹

بخش ۵: سنجاب زخمی ۲۰

بخش ۶: تصمیم ناوان ۲۳

بخش ۷: شکارچی‌ها ۲۳

بخش ۸: فرار و تیر ۲۵

بخش ۹: خانه گوزن پیر ۲۷

بخش ۱۰: صبح روز بعد ۲۹

فصل دوم: کمک به بابا خرگوشه ۳۱

بخش ۱: بابا خرگوشه و رودخانه ۳۱

بخش ۲: ناوان و رومی ۳۳

بخش ۳: صدای تیر ۳۴

بخش ۴: زخمی شدن رومی ۳۶

بخش ۵: رسیدن به خانه سپیددونه ۳۷
بخش ۶: شب در خانه سپیددونه ۳۸
بخش ۷: بازگشت به خانه ۳۹
فصل سوم: آماده‌باش در جنگل بالا ۴۱
بخش ۱: دو هفته در خانه ۴۱
بخش ۲: تصمیم بابا خرسی ۴۱
بخش ۳: حرف‌های شکارچی‌ها ۴۳
بخش ۴: آماده‌باش ۴۳
بخش ۵: کندن زمین ۴۴
بخش ۶: شب انتظار ۴۵
بخش ۷: تابلوی منطقه حفاظت‌شده ۴۶
بخش ۸: خبر خوب ۴۷
فصل چهارم: زرافه زورگو و نقشه ناوان ۴۹
بخش ۱: آرامش در جنگل بالا ۴۹
بخش ۲: خبر نوته ۴۹
بخش ۳: سفر به جنگل پایین ۵۱
بخش ۴: کشیک دادن ۵۲

بخش ۵: نقاط ضعف زرافه ۵۳
بخش ۶: نقشه ناوان ۵۳
بخش ۷: نتیجه نقشه..... ۵۴
بخش ۸: مسابقه دو ۵۶
بخش ۹: مسابقه شنا ۵۷
فصل پنجم: سفر زرافه به جنگل زرد و از دست دادن فرفری ۵۹
بخش ۱: تصمیم زرافه ۵۹
بخش ۲: سفر به جنگل زرد ۶۰
بخش ۳: شرمندگی زرافه ۶۲
بخش ۴: گزارش شاه پر ۶۲
بخش ۵: شب سرد ۶۳
بخش ۶: آتش ۶۴
بخش ۷: دریاچه ۶۶
بخش ۸: سگ نگهبان ۶۶
بخش ۹: حمله کوسه..... ۶۷
بخش ۱۰: از دست دادن فرفری ۶۸
بخش ۱۱: چادر در جنگل..... ۷۰

بخش ۱۲: هیزم ۷۰

فصل ششم: ناوان در جنگ با کوسه ۷۳

بخش ۱: بیماری گوش مروارید ۷۳

بخش ۲: صبح روز بعد ۷۴

بخش ۳: بدتر شدن حال گوش مروارید ۷۴

بخش ۴: حرکت با قایق ۷۷

بخش ۵: نبرد با کوسه ۷۸

بخش ۶: فرار کوسه ۷۹

بخش ۷: بازگشت ۷۹

فصل هفتم: راز مرداب و شبدرهای کبود ۸۱

بخش ۱: تب گوش مروارید پایین نمی‌آید ۸۱

بخش ۲: اعلام خبر در رسانه‌ها ۸۲

بخش ۳: راز شبدر کبود ۸۲

بخش ۴: شرایط چیدن ۸۳

بخش ۵: راه افتادن به سوی مرداب ۸۴

بخش ۶: خاله دارکوب ۸۴

بخش ۷: تونل عمو موشه ۸۵

بخش ۸: خیانت زرافه ۸۶
بخش ۹: دفاع رومی ۸۷
بخش ۱۰: غار عمو موشه ۸۸
فصل هشتم: مرداب کبود و معجزه ۹۱
بخش ۱: صبح زود ۹۱
بخش ۲: صدای مرداب ۹۳
بخش ۳: داستان مرداب ۹۳
بخش ۴: گل رز صورتی ۹۵
بخش ۵: مرداب ۹۸
بخش ۶: معجزه ۹۸
بخش ۷: چیدن شبدرها ۹۹
بخش ۸: بازگشت ۱۰۰
بخش ۹: درمان ۱۰۰
بخش ۱۰: اعتراف ناوان ۱۰۲
فصل نهم: بازگشت زرافه به جنگل زرد و نقشه ملکه ۱۰۳
بخش ۱: جشن کوچک ۱۰۳
بخش ۲: نامه پادشاه ۱۰۳

بخش ۳: جدا شدن دم بلوطی ۱۰۴
بخش ۴: گرگ‌شاه ۱۰۵
بخش ۵: ملکه ۱۰۷
بخش ۶: نقشه ملکه ۱۰۷
بخش ۷: تربیت کامرو ۱۰۹
فصل دهم: نقشه گرگ‌شاه ۱۱۱
بخش ۱: جنگل بالا ۱۱۱
بخش ۲: باک لاک‌پشت ۱۱۳
بخش ۳: آموزش ۱۱۴
بخش ۴: برگشت زرافه ۱۱۶
بخش ۵: بازگشت زرافه به جنگل بالا ۱۱۷
بخش ۶: نقش بازی زرافه ۱۱۷
بخش ۷: زیر نظر ۱۱۸
بخش ۸: افتخار مامان زرافه ۱۲۰
فصل یازدهم: نبرد بزرگ و فداکاری رومی ۱۲۳
بخش ۱: خشم گرگ‌شاه ۱۲۳
بخش ۲: حرکت گرگ‌شاه ۱۲۳



بخش ۳: شروع نبرد ۱۲۴

بخش ۴: دفاع رومی تا جان تسلیم کردن ۱۲۵

بخش ۵: دم بلوطی ۱۲۷

بخش ۶: فیفی ۱۲۷

فصل دوازدهم: پیروزی و صلح ۱۲۹

بخش ۱: اندوه ناوان ۱۲۹

بخش ۲: سوگ ۱۳۰

بخش ۳: آرامستان ۱۳۲

بخش ۴: زرافه در قفس ۱۳۳

بخش ۵: بخشش ۱۳۳

بخش ۶: نبرد نهایی بین گرگ‌شاه و ناوان ۱۳۵

بخش ۷: ملکه و کامرو ۱۳۷

بخش ۸: صلح ۱۳۷

بخش ۹: جنگل سبز ۱۳۸

بخش ۱۰: کامرو و نیها ۱۳۹

بخش ۱۱: سال ها بعد ۱۴۰

بخش ۱۲: افسانه ۱۴۱

فصل اول: خرس‌های کوچک جنگل سبز

بخش ۱: معرفی خانواده خرسی

در دل جنگلی سرسبز و پهناور، جایی که درخت‌های بلوط سایه‌های خنک می‌ساختند و رودخانه‌ای زلال از میان صخره‌ها می‌گذشت، خانواده‌ای از خرس‌ها زندگی می‌کردند. پدر خانواده، بابا خرسی، خرسی تنومند و مهربان بود وقتی می‌خندید، تمام جنگل می‌لرزید مامان خرسی، خرسی نرم‌دل و دلسوز بود که همیشه بوی شیرینی و دارچین از آشپزخانه‌اش به مشام می‌رسید.



ناوان و راز جنگل سبز

آن‌ها سه فرزند داشتند: ناوان، رومی و فیفی.

ناوان پسر بزرگ خانواده بود. خرسی مهربان با چشمانی عسلی که همیشه برق مهربانی در آن‌ها می‌درخشید. او قلب بزرگی داشت و هر وقت کسی از اهالی جنگل کمک می‌خواست، ناوان اولین کسی بود که دستش را دراز می‌کرد. اما ناوان یک راز داشت، او لکنت زبان داشت. وقتی هیجان‌زده می‌شد یا عجله می‌کرد، کلمات در دهانش گیر می‌کردند و او باید چند بار تلاش می‌کرد تا حرفش را بزند. اما این لکنت هیچ‌وقت او را از کمک به دیگران باز نداشته بود.



رومی تنها دختر خانواده بود. دختری با موهای قهوه‌ای فرفری و چشمانی تیزبین. او عاشق آشپزی بود و هر وقت مامان خرسی شیرینی می‌پخت، رومی با ذوق کنارش می‌ایستاد و کمک می‌کرد. اما رومی فقط آشپز نبود؛ او در تیراندازی با کمان استعداد عجیبی داشت. بابا خرسی می‌گفت:رومی، تو چشمان یک شکارچی واقعی رو داری. رومی کمی نامرتب بود و همیشه وسایلش این‌طرف و آن‌طرف پخش بود.



ناوان و راز جنگل سبز

فیفی کوچک‌ترین بچه خانواده بود. خرسی کوچک و بازیگوشی که موهایش همیشه ژولیده بود و لباس‌هایش پر از لکه‌های چمن و گل. فیفی دوست داشت جهانگرد شود و هر روز نقشه‌های خیالی می‌کشید و از ماجراجویی حرف می‌زد. اما فیفی یک مشکل داشت: بازیگوش بود و حرف هیچ‌کس را گوش نمی‌کرد. هر وقت مامان خرسی می‌گفتفیفی، مواظب باش!، فیفی با خنده می‌گفتچشم! و بعد همان کار را می‌کرد.



بخش ۲: گروه مراقبت از جنگل

در این جنگل، یک گروه مخفی برای مراقبت از حیوانات تشکیل شده بود. کسی نمی‌دانست این گروه دقیقاً چند عضو دارد یا در کجا جلسه می‌گیرند. فقط این را می‌دانستند که هر وقت خطری جنگل را تهدید می‌کرد، این گروه بود که اول از همه خبردار می‌شد.

بابا خرسی رئیس این گروه بود. او سال‌ها پیش، وقتی هنوز جوان بود، این گروه را پایه‌گذاری کرده بود. خانم طلا، و گوزن پیر و دانا، یکی از اعضای قدیمی گروه بود.



خانم طلا دختر گوزن پیر بود و داروخانه‌ای دردل جنگل داشت. در آنجا گیاهان دارویی، جوشانده‌ها و پمادهای شفابخش درست می‌کرد. او زنی مهربان با چشمانی پر از دانایی بود و همه اهالی جنگل برای درد و درمان پیش او می‌آمدند.

ناوان و راز جنگل سبز

گوزن پیر، دکتر جنگل بود. او سال‌ها پیش از سرزمین‌های دور آمده بود و دانش پزشکی‌اش زبانزد همه بود. گوزن پیر عصایی چوبی داشت که با آن راه می‌رفت و هر وقت کسی بیمار می‌شد، با عجله به کمکش می‌شتافت.



خرس‌های کوچک جنگل سبز

اعضای گروه، دایناسورهای چوبی بزرگی ساخته بودند و آن‌ها را دور تا دور جنگل قرار داده بودند. از بیرون، این دایناسورها فقط مجسمه‌های چوبی زیبا به نظر می‌رسیدند. اما در واقع، آن‌ها پناهگاه‌های مخفی بودند. زیر هر دایناسور، تونل‌ها و اتاق‌های زیرزمینی وجود داشت که انبار مواد غذایی، مهمات و محل زندگی سربازان آموزش‌دیده بود. و کسی نمی‌دانست در آن‌ها چه خبر است.



بخش ۳: دعوت ناوان به گروه مراقبت

ناوان چون مهربان و شجاع بود، به این گروه دعوت شد. او کوچک‌ترین عضو گروه بود. اما پیشنهادهایش همیشه خوب بود. بابا خرسی می‌گفت:ناوان، تو قلب بزرگی داری. و قلب بزرگ، از هر شمشیری قوی‌تره.

ناوان با لکنت گفت:مـ.. مـ.. من فقط می‌خوام کمک کنم، بابا.

بابا خرسی لبخند زد و دستش را روی شانه پسرش گذاشت:همین کافیه پسرم. همین کافیه.



بخش ۴: صدای ناله در جنگل

در یک روز بهاری، وقتی شکوفه‌های صورتی درخت‌ها باز شده بودند و بوی علف‌های تازه در هوا پیچیده بود، ناوان و رومی و فیفی در جنگل بازی می‌کردند. فیفی داشت دنبال پروانه‌ای می‌دوید و رومی زیر سایه درختی نشسته بود و تیر و کمانش را تمیز می‌کرد.



ناوان و راز جنگل سبز

ناگهان، صدای عجیبی از دور شنیده شد. صدایی ضعیف و لرزان. ناوان ایستاد. گوش‌هایش را تیز کرد.

مـ.. مـ.. مامان؟ ناوان با لکنت گفت. یـ.. یـ.. یعنی....رومی سرش را بلند کرد: چی شده ناوان؟ ناوان با دقت گوش داد. صدا دوباره آمد. ناله‌ای ضعیف.

صـ.. صـ.. صدای ناله میاد.

رومی با نگرانی گفت: انگار کسی کمک می‌خواد.

فیفی با خنده گفت:بی‌خیال! بیاید بازی کنیم. من دارم پروانه می‌گیرم!

ناوان با جدیت گفت:نـ.. نـ.. نه فیفی. شـ.. شـ.. شاید کسی نیاز به کمک داشته باشه.رومی تیر و کمانش را برداشت: ناوان راست می‌گه. بیاید بریم ببینیم.فیفی با بی‌حوصلگی غر زد، باشه بابا! ولی اگه چیزی نبود، تقصیر شماست.

بخش ۵: سنجاب زخمی

آن‌ها سه‌نفری راه افتادند. صدا نزدیک‌تر شد. از میان بوته‌های تمشک و علف‌های بلند گذشتند. تا اینکه به یک درخت بلوط بزرگ رسیدند. ناوان با تعجب دید یک سنجاب کوچک در تنه درخت است. پایش زخمی بود و از آن خون می‌آمد.